

# به من رأی دهید

رضا عریشاهی



بسم الله الرحمن الرحيم

به من رأی دهید



نمایشنامه‌ی

# به من رأی دهید



سید رضا عربشاهی

عربشاهی، رضا

نمایشنامه‌ی به من رأی دهید / رضا عربشاهی - مشهد: آیین تربیت،

۱۳۸۳

ص ۳۲

ISBN: 964-8146-65-9

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا

۱. نمایشنامه فارسی - قرن ۱۴ - ۲. نمایشنامه کودکان - الف. عنوان

ب. عنوان: به من رأی دهید

۸۴۲/۶۲ (ج)

PIR ۸۱۵۱۲۸۳ پ ۹

ب ۵۲۲ ع

۱۳۸۳

م ۸۲ - ۳۴۲۸۰

کتابخانه ملی ایران



شماره ثبت ۱۳۰۰۵۲



آیین تربیت

به من رأی دهید

نویسنده ..... رضا عربشاهی  
طراح جلد ..... عاطفه نیلیانی  
ناشر ..... آیین تربیت  
تیراژ ..... ۳۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ ..... اول ۱۳۸۳  
چاپ ..... دقت ۲۴۱۹۵۶۰  
بهاء ..... ۳۵۰۰ ریال

شابک: ۹ - ۶۵ - ۸۱۴۶ - ۹۶۴

مرکز پخش

مشهد، میدان سعدی (فلکه ی سراب)، خیابان چمران، نبش چمران ۳، ساختمان ۴۵

تلفن: ۲۲۲۳۱۱۳ (۵۱۱) - شماره: ۲۲۵۴۴۱۱

## درآمد

امروزه به برکت برگزاری جشنواره‌های فراگیر فرهنگی و هنری و تلاش دلسوزانی که برای رشد و توسعه‌ی تئاتر به جوانان با استعداد ایرانی امید بسته‌اند، تئاتر دانش‌آموزی به جایگاهی مناسب دست پیدا کرده‌است. از آنجا که متون متنوع و مناسب نمایشی به شکلی که پاسخگوی سلیقه‌های گوناگون دانش‌آموزان فعال در حوزه‌ی هنرهای نمایشی باشد، نخستین گام برای ارائه‌ی آثاری جذاب و ارجمند است، کارشناسی هنر سازمان آموزش و پرورش خراسان که پس از چاپ و نشر مجموعه نمایشنامه‌های دانش‌آموزی «پرده‌های مهر»، تجربیات گرانقدری کسب کرده‌بود، اقدام به فراخوان نمایشنامه‌ی دانش‌آموزی کرد. این فراخوان با استقبال فرهیختگانی که در این زمینه شایستگی‌های انکارناپذیری دارند، روبه‌رو شده و افزون بر یکصد اثر به دبیرخانه‌ی این فراخوان ارسال شد. مجموعه‌ای را که پیش روی دارید، یکی از ده‌ها نمایشنامه‌ای است که از این طریق فراهم آمده و به زیور طبع آراسته شده‌است.

از آنجا که معتقدیم، موفقیت جز با راهنمایی‌های دلسوزانه‌ی کسانی که در زمینه‌ی تئاتر دانش‌آموزی کوله‌باری از سالها تجربه بر دوش دارند حاصل نمی‌شود، انتقاد و پیشنهاد شما را چشم در راه می‌مانیم.

کارشناسی فرهنگی و هنری سازمان آموزش و پرورش خراسان

## بازی‌ها:

○ ناظم ○ کامبیز ○ ناصر ○ صادقی ○ عباسی ○ صمد ○ بهداشتی یک  
 ○ بهداشتی دو ○ نوپه‌ی یک ○ نوپه‌ی دو ○ درسی یک ○ درسی دو  
 ○ ورزشی یک ○ ورزشی دو ○ فرهنگی یک ○ فرهنگی دو

## صحنه‌ی یک

(بچه‌ها با سر و صدا وارد مدرسه می‌شوند و هر کدام برای خود تبلیغ می‌کنند. صدای زنگ، همه به صف می‌ایستند.)

**ناظم:** (آنها را مرتب به صف می‌کند) صبح همه‌ی آقایان به خیر! قبل از این که برید کلاس در باره‌ی طرح شهردار مدرسه توضیحاتی را عرض می‌کنم ... چند نفر می‌توانند کاندیدا بشوند، بعد برای خودشان تبلیغ کنند و بعد انتخابات برگزار می‌شه و هر کاندیدایی که رأی بیشتری کسب کنه، به عنوان شهردار مدرسه انتخاب می‌شه.

**یکی از بچه‌ها:** آقا چند نفر می‌تونند کاندیدا بشن؟

**ناظم:** طبق دستورالعمل این طرح، حداکثر پنج نفر ... البته شما هر تعداد کاندیدا که می‌خواهید معرفی کنید، ما ۵ نفر از اون‌ها رو انتخاب می‌کنیم ... بسیار خوب وقت کلاس‌ها گرفته نشه، بفرمایید کلاس

(بچه می روند.)

ناظم: آقایان دبیران! کلاس ها حاضره، بفرمایید کلاس.

## صحنه‌ی دو

(صدای زنگ تفریح. بچه ها به حیاط آمده و سرگرم بازی شده، دو نفرشان دعوا می کنند، ناظم آن دو را به دفتر می برد، بچه ها از پشت پنجره دفتر نگاه می کنند.)

ناظم: باز دوباره دعوا راه انداختی «صادقی»؟

صادقی: کی آقا؟ آقا تقصیر خودشان بودا

ناظم: ساکت شوا من که تو رو می شناسم. همیشه دعوا راه می اندازی، تو کی می خواهی آدم بشی؟ (صدای سیلی)

بچه ها: آخ...

ناظم: (در حالی که گوش او را می کشد.) فکر کردی اینجا کجاست که هر کار دلت خواست بکنی؟

(صدای سیلی)

بچه ها: آخ...

ناظم: (به بچه ها) اون پشت چه خبره؟ (بچه ها مخفی می شوند.)

ناظم: (به عباسی) خب عباسی، مگه من اون دفعه به تو نگفتم، هر کسی هر چی گفت بیا به من بگو؟ گفتم یا نه؟

عباسی: (با حالت گریه) بله آقا

ناظم: پس چرا خودت اقدام کردی؟ چرا دعوا کردی؟

(یکی از بچه‌ها سرک می‌کشد، همان موقع ناظم گوشش را می‌گیرد.)

ناظم: مگه نگفتم این جا جمع نشید؟ ها؟

همان بچه: آقا ببخشید!

بچه‌ها: آقا غلط کرد، ببخشیدش!

ناظم: از پشت پنجره برید اون طرف!

(بچه‌ها از پنجره فاصله گرفته، صمد روی بلندی می‌رود و بچه‌ها دورش

جمع شده و ماجرا را از او می‌پرسند، صمد چیزهای زاکه می‌بیند با آب

و تاب برای بچه‌ها تعریف می‌کند.)

صمد: ...! ...! ...!

بچه‌ها: چی شد؟

صمد: وای خدای من ... نه ... نمی‌تونم ببینم!

بچه‌ها: چی شد؟

صمد: آقای ناظم رو می‌بینم که با خط کش به جون صادقی افتاده!

بچه‌ها: خب، خب، خب!

صمد: صادقی رو می‌بینم که همچون ابر بهاری گریه می‌کنه، هر لحظه

ممکنه سیلی راه بیفته.

بچه‌ها: بعد، بعد، بعد!

صمد: دیگه چی بگم؟ (فریاد می‌زند) آیا تابوت آماده دارید؟

بچه‌ها: تابوت؟

صمد: آری... صادقی مرد!

بچه‌ها: مرد؟



ناصر: (که تازه از راه رسیده) کی مرد؟

بچه‌ها: صادقی، ناصر خان!

(صادقی و عباسی گریه‌کنان به حیاط می‌روند.)

ناصر: (به صادقی) پسر باز چی کار کردی، یک لحظه من رفتم مستراح!

صمد: (به ناصر) اصطلاحاً دستشویی ...

کامبیز: W.C

صادقی: داشت پشت سر شما حرف می‌زد، من هم حالشو گرفتم.

ناصر: (عصبانی) پشت سر من حرف می‌زد؟ (به عباسی حمله‌ور

می‌شود. بچه‌ها جلوییش را می‌گیرند.)

صمد: آه ای کودکان دل‌سوخته، آیا تا کنون آدمی چنین قسی‌القلب

دیده‌اید؟ (با فریاد) آه ناظم ...

(صمد پایین آمده و همه‌ی بچه‌ها در حالی که به او می‌خندند، مشغول

بازی می‌شوند.)

ناظم: (از بلندگو) دانش‌آموزان توجه کنند، اسامی کاندیداهای

منتخب را اعلام می‌کنم، از بین کاندیداهای پیشنهادی شما ۵ نفر را

انتخاب کردیم که بعد از معرفی می‌توانند، این ساعت رو در حیاط

بمونند و برای بچه‌ها صحبت کنند و از فردا به مدت دو روز می‌توند

برای خودشون تبلیغات کنند ... و اما اسامی کاندیداها ...

دانش‌آموزان، کامبیز واعظ زاده، صمد غلام رضایی، سعید علوی،

کریم صبوری و ناصر قاسم زاده (بعضی از بچه‌ها خوشحال می‌شوند.)

دانش‌آموز داوری بیاد دفتر. (بچه‌ها در حیاط مشغول تبلیغات برای

خود می شوند. ابتدا کامبیز واعظ زاده و دستیارانش برای خود تبلیغ می کنند.

بهداشتی یک: آقا کامبیز!

بهداشتی دو: به دسته گل!

بهداشتی یک: با موهای تمیز!

بهداشتی دو: دندون های سفید!

بهداشتی یک: یک موجود نظیف!

بهداشتش دو: معروف به کامبیز!

بهداشتی یک: با کلاس ترین بچه ی مدرسه است!

بهداشتی دو: با پرستیژترین بچه ی مدرسه است!

بهداشتی یک: شرط شهردار شدن تمیز و با کلاس بودن!

بهداشتی دو: شرط شهردار شدن، کامبیز بودن!

بهداشتی یک: این شما و این هم کاندیدای ما، آقا کامبیز!

بچه ها: (او را صدا می زنند.) کامبیز... کامبیز... کامبیز!

کامبیز: سلام! منم اون کامبیزی که می گن! البته هیچ وقت نمی تونند

منو خوب توصیف کنند! من می گم آدم باید با کلاس باشه! آدم

بی کلاس روح آدم رو خط خطی می کنه! آدم باید پرستیژ داشته باشه!

بهداشتی یک: با موهای مدل دار!

بهداشتی دو: لباس های مد روز!

بهداشتی یک: رنگ و وارنگ!

بهداشتی دو: با کفش های شیک و قشنگ!

کامبیز: و رنگ و رویی سرخ و سفید! بالپ‌های گلگون که آغشته است به کرم بَبک!

بچه‌ها: (تکرار می‌کنند.) بَبک..... بَبک..... بَبک

کامبیز: بَبک! (از جیب‌هایش دو عدد کرم بَبک در آورده و به دستیارانش می‌دهد.)

بهداشتی یک: بَبک تقدیم به طرفداران آقا کامبیز! (مقداری از کرم را به صورت هر کدام از بچه‌ها می‌مالد، بچه‌ها خوشحال کامبیز را تشویق می‌کنند.)

بچه‌ها: کامبیز... کامبیز... کامبیز!

کامبیز: بله اگر من شهردار بشم، به هر کدام تون یک کرم بَبک هدیه می‌کنم. به اضافی یک سری لوازم بهداشتی مثل ناخن‌گیر، لیوان، حوله، مسواک، صابون و شانه... حالا می‌خوام یک محصول بهداشتی استاندارد رو به شما معرفی کنم، بهترین شامپوی سر، شامپوی کامبیز بی‌رنگ!

بهداشتی‌ها: سر تو با چی می‌شوری؟

بچه‌ها: با شامپو بی‌رنگ!

بهداشتی‌ها: نج نج نج... با کامبیز بی‌رنگ!

(ناصر تبلیغ آنها را خراب کرده و برای خود با کمک توجه‌هایش تبلیغ می‌کند.)

نوجهی یک: واسه سلامتی آق ناصر، دهنا تون رو ببندین!

نوجهی دو: آق ناصر، کاندیدای جیگردداری مدرسه!

نوجهی یک: آق ناصر، مراد دل همه ...

نوجهی دو: آق ناصر، دوی درد همه!

نوجهی یک: آق ناصر، یکه بزن مدرسه و عموی کوجهی خلوت!

نوجهی دو: آق ناصر، رُس هر چی بچه زبیه کشیده!

نوجهی یک: ما همگی درِست چمن آق ناصریم!

نوجهی دو: یعنی چاکریم ... مخلصیم ... نوکریم!

نوجهی یک: خوش دارم هر چی آدم با معرفته و اسدی سلامتی

آق ناصر یک کف مرتتب بزنه. (بچه ها دست می زنند.)

نوجهی دو: حالا همه مثل بچه آدم داد می زنن، سرورما، شهردار ما،

ناصرخان!

بچه ها: (تکرار می کنند.) سرورما، شهردارما، ناصرخان!

ناصر: به کوری چشم حسودا، حاجیت شهردار این مدرسه میشه، به

من می گن آق ناصر ... (نوجهی یک دست می زند، بچه ها نیز) بعد از

این که شهردار شدم، اول می گم این دست به آبا رو خالی کنن که آدم

راحت روشن شه ... بعد تعادل رو تو این مدرسه پیاده می کنم،

نمی دارم یک عده فتودال باشن، یک عده گثودال ... تموم بچه تنبلای

مدرسه رو معاون خودم می کنم ...

نوجهی یک: به افتخار آق ناصر (دست می زند، بچه ها نیز)

ناصر: هر جور تنبیه رو تو این مدرسه ممنوع می کنم، از چوبی گرفته تا

کابلی و شلنگی ...

نوجهی دو: زنده باد آق ناصر! (دست می زند، بچه ها نیز)

ناصر: خوش ندارم بچه‌هایی که با من رفیقن، کتک خور باشن، باید بزنن!

نوجهی دو: سلامتی آق ناصر! (سوت می‌زند، بچه‌ها نیز)

ناصر: خودم برای همه اونایی که دست و پا چلفتین، کلاس دعوا می‌ذارم ... بابای من آشپزه، می‌ره این ور، اون ور و دیگ می‌زنه ... به جون شما قسم یک روز می‌گم بیاد برای شما بچه‌های با معرفتی که به من رأی می‌دین، یک دیگ شله بزنه ...

بچه‌ها: (تشویق می‌کنند) ناصر ... ناصر ... ناصر

(سعید روی سکوی رفته و با کمک دستیارانش برای خود تبلیغ می‌کند.)

درسی یک: معرفی می‌کنم (اشاره به سعید) آقا سعید ...

درسی دو: بهترین شاگرد مدرسه!

درسی یک: اول اول‌ها!

درسی دو: اول دوم‌ها!

درسی یک: اول سوم‌ها!

درسی دو: اول مدرسه!

درسی یک: با فکرهای بکر و نو!

درسی دو: آقای مدرسه!

درسی یک: کسی که همه دوستش دارن!

درسی دو: گل مدرسه!

درسی یک: آقا سعید همدی اشکال‌های مدرسه رو رفع می‌کنه!

درسی دو: مبتکر مدرسه!

درسی یک: نابغه‌ی قرن جلوتون ایستاده، خوب نیگاش کنین!

درسی دو: مدافع حقوقتون این جا ایستاده، همه صداش کنین!

بچه‌ها: سعید آقا... سعید آقا... سعید آقا

سعید: سلام به روی ماهتون ... افتخار می‌کنم که شهردار شما باشم ... به نظر من شهردار خوب کسیه که خوش ذوق و خوش فکر باشه ... یک شهردار مدرسه می‌تونه پل دوستی بین بچه‌ها و اولیای مدرسه باشه. من دوست دارم نقش یک شهردار مدرسه رو بازی کنم ... من برنامه‌های زیادی دارم، از جمله من مدرسه رو مجهز به سیستم کامپیوتری می‌کنم، (بچه‌ها او را تشویق می‌کنند) من از معلمان عزیز و پرتلاش می‌خوام که اشکالات برخوردی یا تدریسی شونو رفع کنن ... از آقای ناظم می‌خوام که با بچه‌ها دوستانه‌تر برخورد کنند ... و از آقای مدیر می‌خوام که بچه‌های فعال و موفق رو به اردو ببرند ...

بچه‌ها: هورا!

(کریم به روی سکویی رفته و طرفدارانش برایش تبلیغ می‌کنند.)

ورزشی یک: و اینک بهترین کالای ورزشی رو ... (خجالت زده) اوه

بخشید، بهترین کاندیدای شهرداری رو معرفی می‌کنیم ...

ورزشی دو: (پرده‌ای را از روی کریم می‌کشد) کریم پیتو ...

بچه‌ها: پیتو ... پیتو ... پیتو

ورزشی یک: آقا کریم کاندیدای ورزشی هاست!

ورزشی: آقا کریم فوتبالیسته ...

ورزشی یک: بسکتبالیسته ...

ورزشی دو: والیبالسته ...

ورزشی یک: هندبالسته ...

ورزشی دو: وزنه بردارسته ...

ورزشی یک: شناگریسته ...

ورزشی دو: کاراته کاریسته ...

ورزشی یک: جودو کاریسته ... (کریم غش می کند.)

ورزشی دو: (او را می گیرد.) اوه کریم ...

ورزشی یک: (او را می گیرد.) اوه بیتو ...

کریم: (به آن دو) اوه ولم کنید ... (به بچه ها) اوه سلام ... من همین الان

از ورزش صبحگاهی خودم میام ...

صمد: (با طعنه) البته الان ظهره!

کریم: بله، من کریم بیتو، به همه تون این نوید رو می دم که همه چیز

در سایه ی ورزش لذت بخش و راحتست ... ورزش مهمترین و

جالب ترین برنامه ی زندگی است ... به این ضرب المثل توجه کنید، از

قدیم گفتند ز نیرو بود مرد را راستی ...

ناصر: (با تمسخر) اگر هم نخواستی، خب نخواستی!

کریم: (با تأمل) بله، من اگر شهردار باشم، مدرسه رو زیر و رو می کنم

...

بچه ها: (با تعجب) چی؟

کریم: یعنی از این رو به اون رو می کنم ...

بچه ها: یعنی چی؟

کریم: ا... چطور می‌بگم، یعنی، همه جا چمن می‌کارم تا فوتبال روی چمن بازی کنید...

ورزشی یک: برای سلامتی آقا کریم به حرکت پروانه (حرکت را اجرا می‌کند، بچه‌ها نیز)

کریم: مدرسه رو به توپ می‌بندم... ا! یعنی، توپ بارون می‌کنم... یعنی، هر چی توپ بخواین، براتون میارم... به مدیر مدرسه می‌گم، آقا ما میز پینگ‌پنگ می‌خوایم، می‌گه (به جای مدیر صحبت می‌کند). فرضی بازی کنید دلبندم، ما بودجه‌ای نداریم که برای شما میز پینگ‌پنگ بخریم، برو پسر برو... (به جای خود، با فریاد) ما میز پینگ‌پنگ می‌خوایم...

بچه‌ها: (به سمت دفتر هجوم می‌برند). ما میز پینگ‌پنگ می‌خوایم... ما میز پینگ‌پنگ می‌خوایم...

(کریم همچنان تکرار می‌کند ولی بچه‌ها با ترس برگشته‌اند.)

کریم: خُب حالا می‌خوام یک چشمه از هنرهای ورزشی خودم رو نشونتون بدم... از همکارانم خواهش می‌کنم که کمکم کنن (ورزشی یک و دو سعی می‌کنند تویی را که به پای کریم متصل است جدا کنند). من اون قدر فوتبال بازی کردم که توپ جزیی از بدنم شده (آن دو همچنان تلاش می‌کنند). می‌بینید که خیلی درد آورده آدم بخواد جزیی از بدنشو جدا کنه (بالاخره جدا می‌شود). آخ... خیلی خُب، حالا یک ضربه‌ی روپا اجرا می‌کنم، (اجرا می‌کند). حالا یک ضربه‌ی بغل پا... (اجرا می‌کند، صدای شکستن شیشه‌ای می‌آید).



ناظم: کار کی بود؟

بچه‌ها: صبوری آقا ...

ناظم: بیا دفتر (صبوری می‌رود).

(کانه پدای فرهنگی و دستیارانش خود را معرفی می‌کنند.)

فرهنگی یک: از هر چه بگذری سخن دوست خوش تر است.

فرهنگی دو: آقا صمد، هنرمند مدرسه!

فرهنگی یک: آقا صمد مقلد انواع صداها!

فرهنگی دو: صدای حیوانات ...

فرهنگی یک: مثل صدای خروس ... (صمد اجرا می‌کند.)

فرهنگی دو: یا صدای گرگ ... (صمد اجرا می‌کند.)

فرهنگی دو: یا صدای کلاغ ... (صمد اجرا می‌کند.)

فرهنگی دو: صدای شخصیت‌های فیلم ... مثل ...

فرهنگی یک: صدای کاپیتان لیج در کارتون گالیورا

صمد: (با صدای کاپیتان لیج) گالیورا، اون نقشه رو ردش کن بیا

این جا!

فرهنگی دو: و یا صدای ویجی در فیلم قانون

صمد: (با صدای ویجی) پدر تو منو بدبخت کردی ... وقتی من تو

کوچه‌ها تیله بازی می‌کردم ... تو منو از خونه بیرون کردی، در حالی که

می‌تونستی منو نصیحت کنی ... مادر منو تو کشتی، اون قدر با اون

دعوا کردی که کشتیش!

فرهنگی یک: آقا صمد را تشویق نمی‌کنید؟ (بچه‌ها دست می‌زنند.)

فرهنگی دو: آقا صمد همه‌ی شما رو به دنیای سراسر لطیف و رمانتیک هنر می‌بره.

فرهنگی یک: این شما و اینم کاندیدای ما ... هنرمند بزرگ ... آقا صمد!

صمد: متشکرم ... سلام! سلامی، جو بوی خوش آشنایی ... سلامی به بلندای کرانه‌های دریای خزر ... آه دوستان! آه عزیزان! زندگی، لبریز، از هنره، هنرهای زیبایی چون نقاشی، (نقاشی می‌کشد.) خطاطی، (خطاطی می‌کند.) موسیقی، (ساز دهنی می‌زند.) تئاتر، (نقشی اجرا می‌کند.) آه ای الهی نجات، مرا از این مرداب جنون نجات ده، تو را به زئوس قسم می‌دهم ... بله انواع هنرها ... اگه من شهردار بشم، به همه‌ی شما قول می‌دم که هنرمندتون کنم ... هر هنری که دوست داشتید ... من کتابخونه‌ی مدرسه رو احیا می‌کنم ... سالن تئاتر مدرسه رو راه می‌اندازم و هفته‌ای یک نمایش اجرا می‌کنم ... و از همه مهمتر هنر هفتم رو به این مدرسه می‌آورم ... هنر سینما!

فرهنگی یک: صمد ... صمد ... صمد ... صمد ... (بچه‌ها تکرار می‌کنند.)

صمد: متشکر ... سینما این هنر عجیب قرن بیستم ... من با شما یک فیلم می‌سازم. (بچه‌ها خوشحال می‌شوند.) که در تمام تاریخ ثبت بشه ... همه خواهند گفت که شهردار یک مدرسه بهترین فیلم دنیا رو ساخت ...

فرهنگی دو: زنده باد صمد ... زنده باد صمد! (بچه‌ها تکرار می‌کنند.)

(صدای ناظم از بلندگو پخش می شود.)

**ناظم:** خب دانش آموزان توجه کنند ... برای این که هرچه بهتر انتخابات برگزار بشه و کاندیداها بتونند بهتر برای خودشون تبلیغ کنند، ما یک نفر از شما رو به عنوان ناظر انتخابات، انتخاب کردیم ... حتماً با ایشون همکاری کنید ... (معرفی می کند.) ناظر انتخابات، احسان داوری!

(بچه ها دور او ریخته و به او تبریک می گویند. صدای زنگ)

## صحنه ی سه

**صدا:** روز بعد!

(هر کدام از کاندیداها با دستیارانشان سعی در جذب ناظر انتخابات دارند.)

**کامبیز:** (به ناظر) به رسم یادبود این گل زیبا و این پفک را به شما هدیه می کنم، آقای ناظر (ناظر گل و پفک را می گیرد.)

**صمد:** (به سمت ناظر می رود.) آه ای مجسمه ی هنری، آه ای موجود باتمدن که فرهنگ از سر و رویت می بارد، این هدیه را از ما بپذیر! (کتابی بزرگ به او می دهد.)

**درسی یک:** (به سعید) بیا ما هم یک کاری بکنیم. سعید: ما نیازی به این کارها نداریم.

**کریم:** (به سمت ناظر می رود.) آه! فدراسیون فیفا ... تیپ فقط ورزشیه ... وزنه برداری؟ (ناظر جواب منفی می دهد.) بکسوری؟ (ناظر جواب

منفی می دهد.) کشتی گیری؟ (ناظر جواب منفی می دهد) مهم نیست چی هستی، هر چی هستی، خوب هستی؟ اینم هدیه کریم پیتو به تو، اوه ببخشید، به شما (یک توپ بزرگ به او می هد.)

**نوجهی یک:** جاده رو پاک کنین، آق ناصر داره میاد!

**نوجهی دو:** صف! صف! صف!

(همه به صف می ایستند، ناظر آخر صف می ایستد، ناصر وارد شده، فوتی به آنها کرده و همه می افتند، به جز ناظر)

**ناصر:** (عصبانی به ناظر) چرا وایستادی؟

**ناظر:** آخه من ناظرم...

**ناصر:** بی خود ناظری... تو این مدرسه فقط یک ناصره، اونم، حاجیته!..... بیفت ببینم!

(ناظر خود را می اندازد. ناصر با سر و صدا همه را می راند و ناظر را اذیت می کند، هدیه های او را می گیرد.)

**ناصر:** (گل را به نوجهی یک می دهد.) این مال تو... (توپ را به نوجهی دو می دهد.) اینم مال تو... (پفک را خودش می خورد.) اینم مال حاجیت. (کتاب را به ناظر می دهد.) اینم مال خودت که نگي ناصر نامرده (هر سه می خندند.) نبینم جایی از ما بد بگی، ناصر و نوجه هاش هرکاری می کنن ناز شستشون... تو در اصل ناظر مایی، نه آقای ناظم... هرکسی هرکاری کرد بیا به ما بگو... خلاصه با ناصر در نیفتی که بد می بینی... بریم بچه ها... (آنها می روند، ناظر نیز بچه ها در حال تبلیغ و نصب برگه های تبلیغاتی روی دیوارها می باشند.)

ورزشی یک: آقایون خاطرشون جمع باشه، برنده‌ی انتخابات آقا کریمه...

فرهنگی یک: آقا کریم بره کشکشو بسابه ... تا وقتی آقا صمد هست، کریم کیه؟ ... بچه‌ها به یک آدم با فرهنگ رأی می‌دهند ...  
درسی یک: ولی به نظر من این آقا سعیده که برنده می‌شه ... اونه که همیشه تو همه‌ی کارا موفقه ...

بهداشتی یک: شهردار باید باکلاس باشه ... کی از آقا کامبیز باکلاس‌تر؟

نوجه: خب معلومه ... آق ناصر ... (همه می‌خندند.) هرهر ... رو آب بخندین ... برید کنار ببینم

(نوجه‌ی یک همه‌ی تبلیغات آنها را از روی دیوارها می‌کند و به جایش برگه‌های تبلیغاتی خود را می‌چسباند، آنها با او درگیر می‌شوند.)

ورزشی یک: چی کار می‌کنی ...؟

درسی یک: چرا تبلیغات مارو خراب کردی؟

نوجه‌ی یک: برای این که دلم می‌خواد!

بهداشتی یک: ولی تو چنین حقی نداری

فرهنگی یک: راست میگه آدم بی‌فرهنگ

ورزشی یک: ما به ناظر شکایت می‌کنیم

نوجه‌ی یک: (می‌خندد.) هری

بهداشتی یک: چقدر بی‌ادب و بی‌کلاسه

نوجه‌ی یک: باکی بودی؟ (بقه‌ی او را گرفته و با او درگیر می‌شود.)

بهداشتی یک: (ترسیده) ولم کن پیراهنم کثیف میشه ... !!! بچه‌ها کمک!

(بچه‌ها به کمک بهداشتی یک رفته و نوجهی یک را حسابی می‌زنند و بعد فرار می‌کنند.)

نوجهی یک: آخ ... آق ناصر ... وای به حالتون اگه آق ناصر بفهمه ... آق ناصر (خارج می‌شود)

(صمد با کمک دستیارانش سالن نمایش را تزئین کرده و بچه‌ها را به آنجا دعوت کرده تا نمایشی اجرا کنند. بچه‌ها به سالن می‌آیند.)

صمد: خوش اومدید بچه‌ها

کریم: بچه‌ها سالنوا!

صمد: سالن نمایشو

بچه‌ها: چقدر قشنگ شده!

صمد: خب بفرمایید بشینید تا نمایش رو اجرا کنیم

(بچه‌ها می‌نشینند. صمد و دستیارانش نمایشی را اجرا می‌کنند در این حین ناصر به همراه نوجه‌هایش وارد شده و برنامه‌ی او را بهم می‌ریزند.)  
ناصر: (عصبانی) کی نوجهی منو زده ...؟ (سکوت) هرکی زده خودش بیاد جلو ... جرأت ندارین ... ها؟ (به نوجهی یک) بیا نشون بده کدوما زدنت.

(نوجهی یک آنها را نشان می‌دهد. ناصر آنها را حسابی کتک می‌زند. بچه‌ها با ناصر و نوجه‌هایش درگیر می‌شوند. صمد به ناظر معترض می‌شود.)

صمد: (به ناظر) آقای ناظر این چه وضعشه ... همینطوری برنامه‌ی

منو خراب می‌کنن ... پس شما چه کاره‌اید؟

ناظر: (به بچه‌ها) شلوغ نکنید ... وگرنه به آقای ناظم گزارش می‌دهم

... بیه تمومش کنید.

(درگیری بچه‌ها پایان یافته و برعلیه هم شعار می‌دهند.)

- تو دست آق ناصر چیه ... بهانه‌ی نمکیه ... بهانه‌ی نمکیه

- وای به حالت کامبیز، اگر که رأی بیاری ... چون که لج ماها رو، فقط

تو درمیاری

ناظر: (با فریاد) شعار ندید

- سعید نمکی ... سعید نمکی ... بی مزه و بی نمکی ... سعید نمکی

محصولی از پف‌فیل

- غذای مامانا برای صمد شما شیرداره، برنج داره، ذرت داره ... همه

صمدا غذای مامانا رو دوست دارند ... غذای مامانا برای صمد شما

ناظر: ساکت شید ... شعار ندید (چیزی یادداشت می‌کند.)

- ناصر بیچاره ... از خودشم بیزاره ...

- بیک بیک بیک ... کریم خورده کتک

ناظم: تو سالن نمایش چه خبره؟

(همه‌ی بچه‌ها از ترس سکوت می‌کنند. ناصر اشاره به ناظر می‌کند که

جواب ناظم را بدهد.)

ناظر: هیچی آقا ... بچه‌ها دارن نمایش تمرین می‌کنند

ناظم: نمایش که دیگه این قدر سرو صدا نداره ... آرومتر

ناظر: (به بچه‌ها) آقا چرا دعوا می‌کنید؟ ... خیلی ادعا دارید به

مسابقه می‌ذاریم

صمد: آره مسابقه می‌دیم

کریم: راست میگه، یک مسابقه ... هر کی برنده شد، حتما شهرداره

کامبیز: ولی چه مسابقه‌ای؟

کریم: مسابقه‌ی دو

ناظر: موافقید؟

بچه‌ها: بله

ناظر: خیلی خوب، فردا صبح زود همه تو حیاط مدرسه

## صحنه‌ی چهارم

صدا: روز بعد!

(همه‌ی بچه‌ها به حالت دو. ناظر مسابقه را شروع می‌کند، بچه‌ها

می‌دوند. سرانجام کریم، کاندیدای ورزشی موفق می‌شود از خط پایان

بگذرد. همه ناراحت به جز کریم)

کریم: (باطعنه) خوب حالا کی شهردار می‌شه؟

بچه‌ها: کریم ببتو

ناصر: (ناراحت) اگر جرات داری بیا دعوا!! ... به مسابقه‌ی دعوا

می‌ذاریم!

ناظر: ولی این غیرقانونیه

ناصر: ما قانونیش می‌کنیم!



کامبیز: ما اهل دعوا نیستیم

ناصر: ها، چیه، می ترسین؟

صمد: این یک کار غیر فرهنگی

ناصر: فرهنگ ما داداش، دعواست ... (بقه‌ی کریم را می‌گیرد و شروع

به دعوا می‌کند.)

صمد: ا... داره می‌زنش، بچه‌ها یک کاری بکنین (همه درگیر

می‌شوند.)

ناظر: دعوا نکنید ... مجبورم به آقای ناظم گزارش بدم (ناظر می‌رود،

لحظه‌های بعد صدای ناظم از بلندگو پخش می‌شود.)

صدای ناظم: توحیات چه خبره؟ ... برین سرکلاساتون ... قاسم زاده

و صبوری بیان دفتر (بچه‌ها می‌روند.)

(ناصر از کلاس اخراج شده و در حیاط نشسته که نوجه‌هایش نیز اخراج

می‌شوند ...)

نوجه‌ی یک: (به ناصر) آق ناصر دل ما طاقت نیاورد، یک کاری

کردیم تا ما رو هم بیرون کنن

نوجه‌ی دو: تبلیغات کامبیز و کریم رو پاره کردم، آقا معلم فهمید و

بیرونمون کرد

ناصر: وقتی شهردار شدم شما رو معاون خودم می‌کنم

نوجه‌ی یک: آق ناصر، همه‌ی کاندیداها برای خودشون عکس

چاپ کردن

نوجه‌ی دو: یعنی قیافه‌هاشونو نقاشی کردن، زدن به دیوار

ناصر: خب این بی عرضگی شما رو می رسونه و تنهایی ناصرو  
(فرهنگی یک به حیاط می آید.)

نوجهی یک: آ... آق ناصر، این پسر نقاشیش حرف نداره  
ناصر: خب منظور؟

نوجهی دو: خوب مجبورش می کنم قیافه ی شما رو بکشه  
ناصر: که چی بشه؟

نوجهی یک: خب بعد نقاشی رو می چسبونیم به در و دیوار  
ناصر: خب هرکاری می خواین بکنین!

(نوجهی یک و دو، فرهنگی یک را می گیرند و نزد ناصر می برند.)

نوجهی یک: اینم بهترین نقاش مدرسه

نوجهی دو: حالا چهره ی مبارکتون رو نقاشی می کنه تا حفظ کنین!  
ناصر: خیلی خب، صبر کنین تا یک ژستی بگیرم!

فرهنگی یک: ولی من باید برم کلاس!

نوجهی یک: کلاس بی کلاس، بشین بکش

فرهنگی یک: ولی آخه با چی؟ هیچی همرا من نیست

(نوجهی دو می دود و از سطل زباله کاغذی بیرون آورده و به فرهنگی یک  
می دهد.)

فرهنگی یک: ولی اگر صمد بفهمه، پدرمو درمیاره

نوجهی یک: آق ناصر پدر صمد رو درمیاره، نترس!

(حمیدی به ناچار چهره ی ناصر را نقاشی می کند و نوجهی یک نقاشی را  
با چهره ی ناصر مقایسه می کند.)

نوجه ی یک: (به ناصر) ببین آقا ناصر عینهو خودت شده (ناصر نگاه می کند).

فرهنگی یک: خب من می رم کلاس ... از درس افتادم

ناصر: کجا؟ بشین سرجات

فرهنگی یک: ولی آخه باید برم تکلیف هام رو ببرم

ناصر: بشین، خودم برات تکلیف می گم ... از رو این نقاشی ۵۰ بار می کشی، فردا صبح می آری میدی به ایسا (نوجه ی یک و دو رانشان می دهد). فهمیدی؟ ... هزی!

(فرهنگی یک باترس می رود و لحظه ای بعد کامبیز به حیاط آمده و ناصر او را اذیت می کند).

ناصر: (به کامبیز) به ... آقا کامبیز خودمون ... شنیدم استعفا دادی!

کامبیز: کی گفته؟ اتفاقاً خیلی هم طرفدار دارم

ناصر: بهتره استعفا بدی ... چار تا کاندید بهتر از پنج تاست!

کامبیز: می تونی خودت استعفا بدی

ناصر: (نا راحت) استعفا میدی یا بگم مثل عکس برگردون بچسبوننت به دیوار؟

کامبیز: برو بابا ... بی کلاس

(ناصر به نوجه هایش اشاره کرده، آن دو کامبیز را گرفته و مرتب به دیوار می کوبند، کامبیز داد و بیداد می کند).

صدای ناظم: چه خبره تو حیاط؟

کامبیز: آقا اینا ما رو اذیت می کنن!

صدای ناظم: شما سه تا... بیاین دفتر

ناصر: (به کامبیز) زنگ آخر حالت می‌کنم (به نوجه‌ها) بچه‌ها دستاتون رو گرم کنین یک کتکی بخوریم (به سمت دفتر می‌رود).

کامبیز: بی پرستیژا (خود را مرتب می‌کند).

(صدای زنگ تفریح - بچه‌ها به حیاط آمده و گرم بازی می‌شوند. ناظم آنها را صف می‌کند).

ناظم: خب در این لحظه پایان زمان تبلیغات رو اعلام می‌کنم ... امروز در منزل خوب فکر کنید که کدام کاندیدا شایستگی داره شهردار بشه ... فردا مراسم انتخابات رو برگزار می‌کنیم ... بسیار خب، بفرمایید کلاس (بچه‌ها به کلاس می‌روند).

## صحنه‌ی پنج

صدا: روز بعد، مراسم انتخابات

(همه بچه‌ها به صف ایستاده و منتظر رأی دادن هستند. صندوقی در جلوی صف قرار دارد و ناظر جلوی آن ایستاده)

ناظم: هرکسی که رأی میده، سریع بره کلاس ... اگه شمارش آراء زود تموم بشه، همین امروز شهردارو معرفی می‌کنیم ... بسیار خوب، مراسم انتخابات رو شروع می‌کنیم ... هرکسی رأی داد، سریع بره کلاس ... بفرمایید (بچه‌ها یکی یکی رأی داده و به کلاس می‌روند).

داوری صندوق رو بیار دفتر

داوری: چشم آقا (صندوق را می‌برد. زنگ تفریح، بچه‌ها به حیاط

آمده و پشت پنجره‌ی دفتر جمع شده و مرتب سؤال می‌کنند.

صمد: داوری ... داوری ... من چند تا رأی آوردم ... بگو دیگه

کریم: هی نگاه کن ... من شهردار شدم؟

کامبیز: چقدر بی‌کلاس می‌شمارند!

ناظم: کسی پشت پنجره نایسته ... بفرمایید اون طرف. بفرمایید.

(بچه‌ها فاصله می‌گیرند. لحظه‌ای بعد) خیلی خوب آقایون بفرمایید تو

صف (همه به صف می‌ایستند.) از جلو نظام ... خبردار ... خب، ضمن

عرض خیرمقدم حضور آقای شهریان، شهردار محترم منطقه، از

ایشون می‌خوایم که براتون کمی صحبت کنن (بچه‌ها همه می‌کنند.)

گوش کنید آقا!

شهردار: ضمن سلام خیلی خوشحالم که در جمع باصفای شما

بچه‌های تمیز قرار گرفتم ... حتماً می‌دونید که امروز، روز پاک‌سازی

عمومیه ... من می‌خوام که شما هم اگه دور و برتون آشغالی می‌بینید،

بردارید و تو سطل زباله بریزید (بچه‌ها آشغال‌ها را جمع می‌کنند.)

آفرین آفرین ... حالا قراوه که من شهردار مدرسه رو معرفی کنم ...

البته به نظر من، مهم نیست که کی شهردار می‌شه ... مهم اینه که با

همدیگه همکاری کنید و مدرسه‌تون رو تمیز و مرتب کنید ... و اما

شهردار مدرسه! ... براساس شمارش آراء شهردار مدرسه دانش‌آموز

سعید علوی است

(بچه‌ها سر و صدا می‌کنند، عده‌ای سعید را روی دست بلند کرده و

می‌چرخانند، ناظم آنها را دعوا می‌کند.)

**ناظم:** نظم صف‌ها را به هم نریزید. آقا بفرمایید سرجاهاتون ...  
(بچه‌ها مرتب می‌ایستند.)

**شهردار:** بله، شهردار مدرسه حالا باید معاونینش رو انتخاب کنه ...  
همه باید به اون کمک کنن تا مدرسه از همه نظر موفق بشه ... چه  
علمی، چه انضباطی، چه بهداشتی و چه خدماتی

**ناظم:** متشکرم: خب، دانش آموز علوی، برای بچه‌ها صحبتی داری؟  
**علوی:** من خیلی خوشحالم که شهردار مدرسه شدم ... تمام تلاش  
خودم رو برای موفقیت بچه‌ها و مدرسه‌ام انجام می‌دم ... حالا اگه  
اجازه بدید، معاونین خودم رو انتخاب کنم

**ناظم:** می‌تونن انتخاب کنن

**علوی:** صمد غلامرضایی ... معاون فرهنگی، کریم صبوری ... معاون  
ورزشی، کامبیز واعظزاده ... معاون بهداشتی، ناصر قاسم زاده ...  
معاون انتظامات، و احمد هاشمی هم ... معاون آموزشی (بچه‌ها  
همگی ابراز خوشحالی می‌کنند.)

**ناظم:** متشکرم ... خب جناب شهردار! اگه صحبت دیگه‌ای دارید،  
بفرمایید ...

**شهردار:** بله با اجازه‌ی شما، من می‌خوام یک نوید به شما بدم ...  
شهرداری منطقه در کنار طرح شهردار مدرسه که با موفقیت در اکثر  
مدارس اجرا شده، حالا قصد داره که طرح شهردار محله رو، در  
محله‌ها اجرا کنه ... یعنی همان‌طور که ما در هر مدرسه یک شهردار  
داریم، در هر محله هم یک شهردار خواهیم داشت ... شما می‌تونید،

یک شهردار محله بشید! (بچه‌ها همه می‌کنند.) ما باید تلاش کنیم  
— که محله‌ها رو هم تمیز و آباد کنیم ...

**بچه‌ها:** (خوشحال) شهردار محله ... شهردار محله!

**ناظم:** صف‌ها رو به هم نریزید ... مرتب و ایستید!

(همه در حال جنب و جوش برای فعالیت انتخاباتی بعدی، فیکس  
می‌شوند.)



کتابخانه کودکان

۱۰۴

۸۰۰

PIR

۸۱۵۱

پ ۲۸۳ ر /

۱۳۸۳

ن ۲۰

146-65-9



466531

